

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق)، سال یازدهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸، شماره پیاپی ۱۷۷/۱/۲۰

سمیه السادات طباطبائی^۱ (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران، نویسنده مسئول)
نعیمه پراندوجی^۲ (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران)

صص: ۱۹۴-۱۷۱

گذار از مردانگی به زنانگی در رمان *La nuit sacrée* / لیلۃ القدر، اثر طاهر بن جلون

چکیده

امروزه بسیاری از جامعه‌شناسان فمینیست بر این باورند که هویت جنسی، برساختی اجتماعی و سیال است که مجموعه‌ای پیچیده از روابط اجتماعی بدان معنا می‌بخشد. بدین ترتیب تصویر فرد از خود به منزله عضو از یک جنس خاص، افزون بر عوامل بیولوژیک، از عوامل فرهنگی-اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرد. پس هویت جنسی مقوله‌ای ثابت نیست و متأثر از عوامل مذکور می‌تواند تغییر کند. هدف نوشتار پیش‌رو آن است که نشان دهد چگونه زن-قهرمان داستان *La nuit sacrée* / لیلۃ القدر هویت مردانه ساختگی خود را کنار نهاده و از نو زن بودن و زنانگی‌اش را باز می‌جوید. در این راستا نگارنده هویت نویافته «زهره» را از رهگذر واکاوی کنش‌های او در سه حیطة جنس، جنسیت و رفتار جنسی ترسیم می‌کند تا روشن سازد دگردیسی او از باشنده‌ای پوشالی به انسانی واقعی چگونه رخ می‌دهد. «زهره» در این داستان رمزواره‌ای است از انسان مراکشی که در چنگال تضادهای درونی و بیرونی اسیر است و برای رهایی، ناگزیر باید بر سینه باورهای نادرستی که جامعه بر او تحمیل می‌کند، دست رد زند.

کلیدواژه‌ها: طاهر بن جلون، رمان *La nuit sacrée* / لیلۃ القدر، احمد / زهره، هویت

مردانه، هویت زنانه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۲۴

1. ssst1363@kub.ac.ir

2.parandavaji@kub.ac.ir

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

طاهر بن جلون، ادیب مراکشی تبار، از چهره‌های شناخته‌شده ادبیات فرانکوفونی^۱ است. او که زبان فرانسه بسان مومی است نرم در دستانش، در آفرینش‌های ادبی خود از این زبان یاری می‌گیرد و هم از این‌رو داستان‌های کوتاه و بلندش را به فرانسه می‌نگارد (موسوی، ۱۹۹۶: ۳).^۲ اگرچه زبان در این آثار فرانسوی است، اما مضمون تمامی آن‌ها مراکش و انسان مراکشی است. بن جلون از دردهای مردمانش سخن می‌گوید؛ مردمانی که گرچه پس از مهاجرت به فرانسه بعد از سال ۱۹۷۱م دیگر در کنارشان نمی‌زید (همان: ۴).^۳ ولی پیوسته با آلام و آمالشان زندگی می‌کند و از این‌رو نوشته‌هایش رنج‌هایشان را فریاد می‌زند. وی بیش از ده اثر داستانی دارد که از این میان رمان *La nuit sacrée / لیلۃ القدر* در سال ۱۹۸۷م جایزه ادبی گنکور^۴ را از آن خود کرد (<https://www.academiegoncourt.com>). این داستان دنباله رمان *L'Enfant de sable / طفل الرمال* است که در سال ۱۹۸۵م منتشر شد. *طفل الرمال* که تحت عنوان *فرزند پوشالی* به فارسی برگردان شده، روایتگر سرگذشت دختری است که پس از هفت خواهر زاده می‌شود و پدر برای رهایی از ننگ نداشتن فرزند پسر، او را «احمد» نامیده و پسر خود می‌خواندش و بدین‌گونه هویت و زندگی مردانه را بر او تحمیل می‌کند. *لیلۃ القدر* زندگی دختر را از شب مرگ پدر پی می‌گیرد؛ شب بیست و هفتم رمضان - شب قدر - که در آن پدر یوغ مرد بودن را از گردن دختر برداشته و او را آزاد می‌کند تا از این پس همچون «زن» زندگی کند.

زیستن زن مراکشی در سایه مردسالاری حاکم بر جامعه مراکش، موضوع اصلی در دو رمان *طفل الرمال* و *لیلۃ القدر* است. بن جلون در داستان نخست زندگی آشفته و نکبت‌بار دختری را ترسیم می‌کند که پدر حتی دختر بودنش را به رسمیت نمی‌شناسد و با تحمیل هویت مردانه بر او، زن بودن و زنانگی را از وی سلب می‌کند. پس از گذشت بیست سال از زندگی برزخی دختر، پدر که در آستانه مرگ قرار دارد به گناه خویش اعتراف کرده و زن بودن دختری را که رخت مردانه بر قامتش پوشانده، می‌پذیرد. وی با برگزیدن نام «زهره»^۵ به زن بودنش رسمیت می‌بخشد، همان‌گونه که پیش از این با نهادن نام «احمد» بر وی مرد بودن و مردانگی را برایش برگزیده بود. خارج شدن از برزخ زن و مرد بودن و گام نهادن در فردوس - دوزخ زن بودن مسأله محوری در داستان *لیلۃ القدر* و نیز نوشتار پیش رو است. زهره که تا پیش از این احمد نام داشت و تک‌پسر خانواده شمرده می‌شد همچون یک مرد تربیت و پرورش یافته و نه تنها

جامعه بیرون از خانه بلکه اعضای خانواده - حتی مادرش - هرگز به چشم یک زن در او ننگریسته‌اند. وی از زن و زنانگی جز تنی زنانه که در ورای لباس مردانه پنهان است و عواطف پریشان و سرکوب‌شده بهره‌ای ندارد. او باید زن بودن را بیازماید و بیاموزد و از رهگذر همین آزمون‌ها و آموختن‌هاست که زنانگی‌اش شکل می‌گیرد. احمد/ زهره پس از مراسم خاکسپاری پدر، خانه و خانواده را مخفیانه ترک می‌گوید در حالی که از هویت زنانه اندوخته‌ای جز جامه و نامی ندارد. وی با زیستن در بطن جامعه به عنوان زن، زن بودن و زنانگی‌اش را می‌پرورد و می‌کوشد هویت سلب‌شده‌اش را باز یابد. پس *لیله القدر* روایت کوشش زهره است برای باز جستن جنس و جنسیت مفقودش و نگارنده در این نوشتار می‌کوشد تا فرآیند دگرپسندی هویت زن‌فهرمان داستان از مردانه به زنانه را برسد.

۱.۱. پرسش‌های پژوهش

نگارنده در این جستار به دنبال پاسخ به دو پرسش است:

- آ. شخصیت اصلی داستان چگونه از احمد به زهره تبدیل می‌شود؟ به دیگر سخن هویت زنانه در احمد/ زهره به چه سان پدیدار می‌گردد؟
 ب. این هویت نویافته تا چه اندازه جنسیت‌زده است؟

۲.۱. روش پژوهش

برای پاسخ به پرسش‌های بالا لازم بود که پژوهشگر به خوبی با سه مفهوم جنس، جنسیت و سکسوالیته آشنا باشد که این مهم از رهگذر مطالعه آثار مرتبط با جامعه‌شناسی جنسیت و مطالعات فمینیستی حاصل شد. پس از آشنایی با تعاریف و تفاوت‌های هر یک از اصطلاحات بیان‌شده نوبت به خوانش دقیق داستان و دسته‌بندی مطالب آن رسید. مطالب رمان در سه دسته گنجانده شد؛ جنس، جنسیت و کلیات. در دسته کلیات مطالبی جای گرفتند که گرچه ارتباط مستقیم با جنس و جنسیت ندارند اما در مسیر تحلیل به یاری نگارنده آمدند. در گام بعد با تحلیل و واکاوی مطالب مورد نظر فرآیند شکل‌گیری جنس و جنسیت در زهره و در نتیجه پدیدار شدن هویت تازه در او بررسی شد.

۳.۱. پیشینه پژوهش

پیشینه این جستار در سه زبان فارسی، عربی و فرانسه بررسی شده است. در زبان فارسی دو مقاله درباره‌ی دو اثر بن جلون نوشته شده است و هر دو توسط محبوبه فهیم‌کلام و

محمد رضا محسنی؛ مقاله نخست به نام بررسی مضمون هویت تحمیلی در فرزند خاک اثر طاهر بن جلون و دیگری با چشمان شرمگین: تقابل اسارت با آزادی. از این دو، مقاله نخست با نوشتار پیش‌رو در پیوند است؛ چراکه فرزند خاک / طفل الرمال پاره نخست داستان لیلیه القدر به شمار می‌آید. با مطالعه مقاله در می‌یابیم که مضمون با عنوان چندان سازگار نیست؛ زیرا اگرچه عنوان وعده بررسی هویت تحمیلی را به خواننده می‌دهد، ولی جز در بخش‌هایی از جستار آن هم به صورت غیر متمرکز نشانی از این موضوع به چشم نمی‌خورد و در مقابل پرداختن به عناصر و شخصیت‌های داستان دیده می‌شود. از جمله نتایج این پژوهش آن است که بن جلون در اثر مذکور با لحنی انتقادآمیز اوضاع نابسامان اجتماعی کشورش را ترسیم می‌کند و در این میان بر به رسمیت نشناختن زنان و پیامدهای بیمارگون آن در جامعه انگشت می‌گذارد.

نتیجه بررسی در آثار عربی دو مقاله است. نخست مقاله‌ای به نام المرتکز الدینی فی أدب طاهر بن جلون، روایه طفل الرمال نمودنجا به قلم آسیا محمد و داعه. این مقاله نیز با داستان طفل الرمال مرتبط است و نگارنده در آن نگاه بن جلون به دین را وامی‌کاود، ولی به موضوع هویت جنسی در داستان نمی‌پردازد. شایان ذکر است که بنا به توصیف پژوهنده، بن جلون دین را مجموعه‌ای از آداب و سنن پوسیده و به دور از تقدس می‌داند. نوشتار دوم الاقامه فی جسد الآخر (زهره، هذلا، خاتم) نام دارد و نوشته محمد العباس است. نویسنده شخصیت اصلی داستان‌های لیلیه القدر (زهره)، قنص^۶ (هذلا) و خاتم^۷ (خاتم) را که هر سه از هویت جنسی ناخواسته خود رنج می‌برند، با یکدیگر مقایسه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که باورهای مردسالار چنان در جوامع سنتی عربی نهادینه شده که تحمیل هویت بر فرد از ویژگی‌های برجسته این جوامع گشته است.

بیشترین بررسی انجام گرفته درباره آثار بن جلون به زبان فرانسه است. نوشته‌های خرد و کلانی که در این باب یافت شد، عبارتند از:

ابهام روایت در رمان‌های طاهر بن جلون؛ این اثر نوشته بانا گله و ویولتا ماریا است که در آن به موضوعاتی همچون مرد سالاری و زن ستیزی پرداخته می‌شود. همچنین به ابهام که از ویژگی‌های سبک نوشتاری بن جلون است، اشاره می‌شود. به باور نویسندگان، بن جلون در این اثر انتقاد خود را در قالب درگیری میان تضادهای دوگانه به تصویر می‌کشد؛ تضاد میان دو

انسان (زن و مرد)، تضاد میان دو سن (کودکی و بلوغ) و تضاد میان دو استدلال (ستی و مدرن). ابهام سبک نوشتاری او هم زاده قدم برداشتن بر مرز میان خیال و واقعیت و درآمیختن این دو جهان با یکدیگرست.

مقاله دیگر اثری است از دکتر عبدالله القامدی به نام *در جست‌وجوی خویشتن مغربی؛ نمونه‌هایی از ابهام در آثار طاهر بن جلون: وابستگی به سرزمین مادری*. نویسنده در این اثر ابتدا به موضوع پیروی نویسندگان مراکش، به ویژه بن جلون از فرهنگ فرانکوفونی می‌پردازد و سپس به دو رمان مذکور پرداخته و آن را از منظر مردسالاری اجتماعی که بر مراکش امروز حاکم است و عواقب و نتایج آن که چیزی جز زن ستیزی و نگاه ابزاری به جنس زن نمی‌تواند باشد، برمی‌رسد. افزون بر این نویسنده به این نتیجه می‌رسد که تعلق خاطر بن جلون به زادگاهش سبب شده که مراکش و انسان مراکشی را همچون مکان و شخصیت داستان‌هایش برگزیند و توانسته با تلفیق واقعیت و خیال زبانی رازآمیز برای داستان‌گویی خود بیافریند. و دیگر مقاله فرانسه‌زبان مقاله‌ای است به نام *زندگی احمد/ زهره یا بحران مردسالاری در آثار بن جلون* به قلم ایو کلاورون. پژوهشگر در این مقاله نیز همچون دو مقاله دیگر، به اصلی‌ترین موضوع داستان یعنی مردسالاری در جامعه مراکش می‌پردازد. وی به این نتیجه می‌رسد که نقش‌های جنسیتی در این جامعه چنان تعریف شده‌اند که سیطره مذکر را نهادینه ساخته و مؤنث را از صحنه جامعه حذف می‌کند.

۱. ۴. چارچوب نظری پژوهش

این نوشتار، جستاری تلفیقی است که می‌کوشد متنی ادبی را بر پایه مباحث جامعه‌شناسی و مطالعات زنان تحلیل کند؛ چراکه مبحث هویت از مباحث در پیوسته با جامعه‌شناسی است و نگاه نوین به مقوله جنس و جنسیت از دستاوردهای جنبش فمینیسم. این جنبش منتقد جامعه‌شناسی رایج است و آن را به مردسالاری محکوم می‌کند؛ زیرا جامعه‌شناسی «در بهترین حالت کورجنس است و در بدترین حالت جنس‌پرست. یعنی در بهترین حالت تشخیص نمی‌دهد که موقعیت زنان در ساختار اجتماعی و تجربیات ناشی از آن، با مردان یکسان نیست و بنابراین نباید اهمیت جنس را به منزله متغیری تبیین‌گر نادیده گرفت. و در بدترین حالت تجربیات زندگی زنان را عمده‌تحریف می‌کند یا نادیده می‌گیرد» (آبوت و والاس، ۱۳۹۵: ۲۴). فمینیست‌ها در راستای مقابله با نظریه‌های مردم‌محور جامعه‌شناسی بر تمایز میان جنس^{۱۱} و

جنسیت^{۱۲} انگشت گذارده‌اند. یکی از نخستین آثار در این باره کتاب آن اوکلی، به نام جنس، جنسیت و جامعه است که در آن این تعریف به چشم می‌خورد: «جنس کلمه‌ای است که به تفاوت‌های زیستی میان مرد و زن ارجاع می‌دهد: تفاوت قابل رؤیت در اندام‌های تناسلی و تفاوت مرتبط با آن در کارکرد تولیدمثلی. اما جنسیت موضوعی مربوط به فرهنگ است. به بیان دیگر جنسیت طبقه‌بندی اجتماعی به مردانه و زنانه را توضیح می‌دهد» (اعزازی، ۱۳۹۳: ۱۶۳). بنابراین «جنس معنایی زیست‌شناختی دارد - یعنی آن که شخص از نظر پیکرشناسی مرد است یا زن - اما جنسیت مجموعه‌ای از صفات و رفتارهاست که به زن یا مرد نسبت داده می‌شود و ساخته و پرداخته جامعه است» (همان: ۱۳۵). جامعه‌شناسی مردسالار از تفاوت‌های جنسی بیولوژیک برای توضیح دادن و مشروعیت بخشیدن به تقسیم کار در خانواده و در جامعه به طور کلی سود جسته است. مثلاً برخی جامعه‌شناسان چنین استدلال می‌کنند که «برنامه‌های ژنتیکی مردان موجب گرایش آنان به ستیزه‌جویی و تسلط است حال آن که برنامه‌ریز بیولوژیک زنان آنان را مستعد بچه‌دار شدن و مراقبت از کودکان می‌کند» (گرت، ۱۳۸۰: ۱۵). بدین سان برنامه‌ریز بیولوژیک توضیح‌دهنده و توجیه‌گر سلطه مردان و انقیاد زنان می‌گردد. اما از منظر فمینیست‌ها جامعه مردسالار بیش و پیش از تفاوت‌های جنسی از تفاوت‌های جنسیتی برای نهادینه ساختن تبعیض علیه زنان بهره گرفته است. به باور آنان فرد در طی فرآیند جامعه‌پذیری به مرد یا زن بدل می‌شود و این جمله سیمون دوبووار که «زن زاده نمی‌شود [بلکه] به صورت زن در می‌آید» (دوبووار، ۱۳۸۵: ۱۳/۲)، مؤید همین دیدگاه است.

افزون بر اصطلاحات مذکور، سکسوالیته^{۱۳} و جنسیت‌زدگی^{۱۴} نیز در این نوشتار به کار رفته است. سکسوالیته بر نظام رفتار جنسی ناظر است و به کنش و واکنش‌های این حوزه می‌پردازد (ن.ک: ویکس، ۱۳۹۲: فصل سوم). جنسیت‌زدگی، تعصب یا تبعیضی است که افراد بر اساس جنسیت خود تجربه می‌کنند (ن.ک: گرت، ۱۳۸۰: جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی). نگارنده در این مقاله می‌کوشد به یاری مفاهیم مذکور و از رهگذر تطبیق آن‌ها در متن دریابد که زهره، پس از رهایی از هویت مردانه در بازتعریف جنس، جنسیت و کنش‌های جنسی خود چگونه عمل می‌کند و هویت تازه‌ای که باز یافته است به جنسیت‌زدگی دچار است یا نه.

۲. بدنه پژوهش

عوامل گوناگون در شکل‌دهی به هویت نقش دارند، از زبانی که فرد بدان سخن می‌گوید گرفته تا پیشه‌ای که بدان مشغول است و کشوری که در آن زندگی می‌کند؛ اما در این میان جنس و جنسیت جایگاهی منحصر به فرد دارند. زیرا کودک همزمان با فراگیری زبان با جنس و جنسیت خود آشنا می‌شود (اعزازی، ۱۳۹۳: ک ۱۵۰). پس این دو از نخستین فاکتورهای تأثیرگذار در شکل‌دهی به هویت فرد هستند. از آنجا که زن‌فهرمان داستان تا پیش از این در برزخ مرد و زن بودن به سر برده، اکنون که در جهان زنانه قدم گذارده بیش و پیش از هر فاکتور هویت‌ساز با جنس و جنسیت خود دست به گریبان است. در ادامه برای شناخت هویت نوزاده زهره آن را در سه بخش جنس، رفتار جنسی و جنسیت برمی‌رسم.^{۱۵}

۲.۱. بازشناسی جنس

زهره دختری است که پیش از زاده شدن محکوم به پسر بودن می‌گردد، دسیسه‌ای شوم که جز پدر، مادر و قابل‌پیر کسی از آن آگاه نیست. پس از زاده شدن، پدر چنان در چنگال رؤیای بیمارگونه فرزند پسر اسیر است که در وجود او جز هستی پسر نمی‌بیند و از این رو پس از ولادت نوزاد به همسر گریانش می‌گوید: «برای چه اشک می‌ریزی؟ ... نگاه کن! پسر است. ... به بیضه‌هایش دست بزنی، به آلتش دست بزنی. از الان یک مرد است» (بن جلون، ۱۹۹۶: ۲۶). نوزاد مطابق با آداب تربیت و پرورش پسر در جامعه سنتی مراکش رشد می‌یابد و در این میان پدر همزمان با اهتمام به تربیت او، برای دگرگون ساختن ظاهر احمد/زهره و تبدیل آن به ظاهری مردانه تلاش می‌کند مثلاً سلمانی ماهی یک بار برای کوتاه کردن موهای کودک به خانه آنان می‌آید و یا از همان دوران خردسالی برای پیشگیری از رشد پستان، با پارچه‌ای محکم سینه‌اش را می‌بندند. کار ظاهرسازی تا آنجا پیش می‌رود که پدر اندیشه ختنه کردن پسر را در سر می‌پرورد و دست به این کار جنون‌آمیز می‌زند: «پسرش را با پاهای باز به دلاک سپرد. چیزی حقیقتاً بریده شد، خون جاری گشت، به ران‌های بچه و دلاک خون پاشید، حتی کودک گریه کرد. ... در آن بحبوحه به سختی کسی متوجه پانسمان دور انگشت سبابه راست پدر شد» (همان‌جا). اما پدر قادر نیست تا همیشه فرزندش را بفریبد. دوران خردسالی سپری شد و احمد/زهره پا به سن بلوغ گذارد و از این زمان جدال بی‌پایان میان دو وجود او آغاز شد؛ وجود حقیقی و وجود ساختگی. او در خلوت تنهایی‌اش به ژرفای واقعیت پرتاب می‌شود؛

واقعیتی ناگفتنی: «آه، خدای من! چقدر این واقعیت بر من سنگینی می‌کند. ... من خودم هستم و مردی دیگر. خودم هستم و زنی دیگر. کوچک‌ترین چیزی از داخل این گودال نباید بیرون بیاید که صحت تصمیم گرفته‌شده را بر هم زند، حتی خون» (همان: ۴۰)؛ اما در هر حال لکه‌خون «یادگار زندگی‌ای که هرگز نشناخت»، شک او را به یقین بدل ساخت. وی پس از آگاهی از واقعیت تنانه‌خویش، تصمیم می‌گیرد با پدر هم‌داستان شود و ظاهر ساختگی‌اش را حفظ کند؛ تا آن‌که شب قدر، شبی که از سلطه‌ی پدر و خواسته‌اش آزاد می‌شود نقطه‌ی آغاز رهایی‌اش می‌گردد. از این پس او فقط زهره است و بس؛ عاری از هر نشان و اشارتی به مرد بودن: «همه چیز در درونم روشن شد. .. می‌دانستم که پس از مرگ پدر همه چیز را ترک می‌کنم و به سویی دیگر رهسپار می‌شوم. همه چیز را برای دختران بر جا می‌گذارم و آن خانه و خانواده را برای همیشه ترک می‌گویم. با پنهان شدن پدر، چیزی باید به پایان رسد؛ باید تصویر مسخ‌شده‌ای را که ساخته است با خود به گور برد» (بن جلون، بی‌تا: ۴۲).

زهره برای بازیابی تن خود باید از هر آنچه که به زندگی و هویت مردانه‌اش مربوط است بگسلد؛ از افراد خانواده گرفته تا اشیاء. او به خوبی می‌داند مادامی که رشته‌ی پیوندش را با خانواده نگسسته همچنان در جلد مرد باقی خواهد ماند: «از همان هنگام که توازنم را زمان بندبازی^{۱۶} از دست دادم، دانستم برای رهایی از بیست سال خیمه‌شب‌بازی به زمانی درازدامن نیاز دارم و برای تولد دوباره باید در انتظار مرگ پدر و مادرم باشم. گاه می‌اندیشیدم که سبب-ساز مرگشان شوم و آن را پیش اندازم و این گناه را به مسخی که بدان دچار بودم نسبت می‌دادم» (همان: ۴۱). حتی پیش از مرگ پدر هم، تنها رشته‌ای باریک او را به اعضای خانواده گره می‌زد. مادر در ذهن او حضوری شیخ‌وار داشت؛ حضوری محو و کم‌رنگ تا مرز نابودگی و آن زمان که پس از مرگ همسر به جنون دچار شد کاملاً از زندگی زهره نیست و نابود گشت (ن.ک: همان‌جا). خواهرانش از همان نخست آموخته بودند که او جانشین پدر است: «پدر به آن‌ها فهماند که باید به برادرشان به همان میزان او احترام بگذارند» (بن جلون، ۱۹۹۶: ۲۹) و از این رو رابطه‌ی میان آنان و احمد/ زهره از جنس رابطه‌شان با پدر بود: بیم و نفرت. اما رابطه‌ی او با پدر، پیش از مرگ وی به نقطه‌ی پایان رسیده بود: «... دوست داشت که با من درددل کند و از مشکلاتش سخن بگوید؛ ولی من هرگز چنین فرصتی به او نمی‌دادم. رفتارش مرا آزرده می‌ساخت. من در بحران گذار خویش غرق بودم و در خشم درونی‌ام دست و پا می‌زدم» (بن

جلون، بی تا: ۴۰). همین سستی پیوندها کمک می‌کند که پس از کفن و دفن پدر کاشانه و اهل آن را برای همیشه ترک گوید. او حتی پیوندش را با اشیائی که از آن زندگی مردانه‌اش بود، می‌گسلد؛ پیراهن و شلوار مردانه، عکس ختنه سوران، کارت شناسایی، عقدنامه ازدواج با فاطمه، جوراب، کفش، انگشتر و ... همه را در قبر پدر دفن می‌کند: «از یک زندگی خلاص می‌شدم، از دوران فریب، از ایام دروغ. با دست و پایم وسایل را روی جسد ریختم ... سپس آن را با خاک پوشاندم. ... لحظه‌ای درنگ کردم نه برای طلب آمرزش روح آن مرد بیچاره، بلکه برای سیراب شدن از هوای تازه‌ای که در آن نفس می‌کشیدم ... خداحافظ ای شکوه ساختگی، من زندگی را از سر می‌گیرم در حالی که روحم برهنه است و سپید و بکر و بدنم تازه» (همان: ۴۴-۴۳). فراموشی، راز تولد دوباره زهره است. تنها با فراموش کردن است که او از نو، همچون یک زن زاده می‌شود و این راز را پدر برایش فاش می‌سازد: «... فراموش کن. اکنون آزادی ... فراموش کن و زندگی کن. ... در این شب، شب بیست و هفتم، زاده شدی ... تو زن هستی ...» (همان: ۲۳). ترک خانه و خانواده و دفن کردن اشیاء در گور پدر نخستین تلاش‌های زهره برای فراموش کردن و گسستن از گذشته است؛ تلاشی که در تمام طول داستان ادامه می‌یابد؛ چراکه فراموشی جنبه‌ای رازآلود به خود می‌گیرد. در آغاز فراموش کردن سیر زن گشتن است و در پایان راز انسان شدن.

پذیرش تن زنانه اولین گام برای زن گشتن است که این مهم در طی بیدار خوابی تشریف‌گونه‌ای^{۱۷} برای زهره تحقق می‌یابد (Baena Galle, 2001: 117). در روز مراسم خاکسپاری، در گورستان زنی که رخت عروس بر تن دارد، به نزد زهره آمده و تور زربفتش را بر شانه او می‌افکند؛ در همین حال سواری نقابدار او را می‌رباید. زهره سوار بر پشت اسب مرد، به روستایی سیری قدم می‌گذارد؛ روستایی که فقط کودکان در آن سکونت دارند و پیر -لقب مرد- یگانه بزرگسالی است که در میان آنان زندگی می‌کند و حلقه وصل آنان با جهان مردگان - بزرگسالان بیرون از آبادی- است. در این مکان رمزواره است که زهره می‌تواند بدنش را آشکار سازد و روح زندگی در تن خسته‌جانش بدمد: «... راه رفتن طبیعی را، بدون نگرانی یا احساس عذاب از نگاه‌های دیگران می‌آموختم. ... جسمم از خود رها می‌شد، بندها و ریسمان- ها اندک اندک گشوده می‌شدند. احساس می‌کردم که عضلات بدنم دیگر سفت و سخت نیست. در همان حال که راه می‌رفتم دگرگونی رخ می‌داد» (همان: ۳۵). دیگر از پارچه‌ای که

سینه‌اش را می‌بست خبری نبود. سالیان سال نفس کشیدن در روشنایی از پیکر و اندام‌های زنانه زهره دریغ شده بود؛ نعمتی که در آن روستا به او ارزانی شد. زهره که پای برهنه در بیشه‌زار قدم می‌زند، به دریاچه می‌رسد. در آب دریاچه فرو می‌رود. سپس به کنار چشمه رفته و تن عریانش را به آب چشمه می‌سپارد و در این چشمه است که روح زندگی در پیکر مرده او دمیده می‌شود: «خوشبخت بودم. دیوانه، سر تا به پا تازه، در اختیار خویشتن، خود زندگی بودم، خود هوس و لذت، چون باد بودم در آب، چون آب بودم در زمین، آب پاک، چون زمینی مطهر از آب چشمه ... زنده بودم. با تمام توان فریاد زدم: زنده هستم ... زنده! روحم بازگشته. اوست که از درون سینه‌ام فریاد می‌زند: من زنده هستم ... زنده!» (بن جلون، ۱۹۹۹: ۳۸). پس از این کودکان او را به نزد پیر می‌برند. پیر به او می‌گوید: «شادمانم که چشمه را یافتی. این دومین راز من بود. حالا دیگر نمی‌توانی به عقب بازگردی. آب این چشمه شفابخش است ...» (همان: ۳۹). بعدتر زهره در گفت و گو با جلسه^{۱۸} می‌گوید: «پیش از رسیدن به شهر تن خود را در آب چشمه‌ای استثنایی شستم که فضیلت فراموشی را به من ارزانی داشت» (بن جلون، بی‌تا: ۸۰) و در بدو ورود به روستا، کودکی که خود را نماینده دوستی و عشق می‌خواند به زهره گوشزد می‌کند که نخستین اصل زیستن در این روستا، فراموشی است (همان: ۳۳). بدین ترتیب زن‌قهرمان داستان برای بازجستن تن زنانه خویش زندگی مردانه‌اش را به دست فراموشی می‌سپارد و پس از بازگشت از این سفر رؤیاگونه است که خانه را ترک و وسایلش را دفن می‌کند. جالب است که می‌توان نشانه‌هایی از آیین تشریف‌بلوغ را در این سفر زهره دنبال کرد؛ نشانه‌هایی همانند تأکید بر فراموشی و رازداری، سفر از عالم نامقدس به جهان مقدس، گسستن از زندگی معمول و تأکید بر بیشه و چشمه. همان‌طور که انسان بدوی از رهگذر تشریف «آن چیزی می‌شود که هست و آن چیزی می‌شود که باید باشد» (الیاده، ۱۳۹۵: ۲۶)، زهره نیز پس از این آزمون است که تن زنانه و آزادی‌اش را باز می‌یابد: «نخستین قدم‌های زنی آزاد و رها را برمی‌داشتم .. آزادی همان گوشه دنج شادی‌بخشی است که در آن بدنم، خود را به دست هوا، نور و آفتاب می‌سپرد» (بن جلون، بی‌تا: ۳۵) و از این پس بدن زهره تمام دارایی او می‌شود: «می‌کوشم که شاد باشم و با داشته‌هایم زندگی می‌کنم، با بدنی که از آن من است. من از ریشه‌ها بریده و نقاب‌ها را پاره کرده‌ام» (همان: ۶۳).

نکته مهم نگاه مثبت زهره به بدنش است و تصویر روشن و خوشایندی که از بدن زن ترسیم می‌شود. او اندام‌های زنانه خود را پنهان نمی‌کند و به چشم عورت در آن نمی‌نگرد و حتی آرزو می‌کند که مانند لاله زینب پستان‌های بزرگ داشته باشد و از پرگوشی پستان‌ها به عنوان «برکت الهی» یاد می‌کند. (ن.ک: همان: ۳۵) افزون بر این، پیوندی که در این داستان میان بدن زن و طبیعت برقرار می‌شود، نیز اهمیت دارد. تن زهره در دل طبیعت - بیشه‌زار، دریاچه و چشمه - زنده می‌شود و در عالم رؤیا ندایی ناشناس به او می‌گوید: «روزی ... پرنده‌ای شکاری خواهی زاد که بر شانها می‌نشیند و راه را به تو نشان می‌دهد. روزی خورشید اندکی به سویت می‌لغزد و بدنت را پاک می‌گرداند، اما هر آنچه را که دارد می‌سوزاند. روزی کوه آغوش گشوده و تو را در بر می‌گیرد. اگر مرد باشی نگاهت می‌دارد؛ و اگر زن، زیوری از ستاره به تو می‌بخشد و به سوی سرزمین عشق بی‌کران رهسپارت می‌کند ...» (همان: ۱۴۴).

پیوند میان زن و طبیعت می‌تواند تأکیدی باشد بر بازگشت به حالت طبیعی، به پیکری که مادر طبیعت به زهره بخشیده است. اما در ورای این ارتباط باوری دیرینه نهفته است؛ باور به یکی انگاشتن زن با طبیعت که به همذات‌پنداری مرد با فرهنگ می‌انجامد. سویه‌های گوناگون وجود زن (زیست‌شناسی، اجتماعی و روانی) دست به دست هم می‌دهند تا نزدیک‌تر به طبیعت دیده شود و این امر یکسان‌انگاری او با طبیعت را به دنبال دارد.^{۱۹} نیچه در این باره می‌گوید: «وابستگی زن به طبیعت بیش از مرد است. ... نزد او فرهنگ همیشه چیزی بیرون از وجود اوست» (لوید، ۱۳۹۵: ۲۶). حال این یکسان‌انگاری خوب است یا بد؟ از دیدگاه فمینیست‌ها این همسان‌پنداری به فرودستی زنان در جامعه مردسالار انجامیده است و از این رو برساخته‌ای است مذموم (ن.ک: اعزازی، ۱۳۹۵: ۷۳-۷۲)، اما در این داستان پیوند میان زن/ زهره و طبیعت از یک سو و مرد/پدر با فرهنگ از دیگر سو پیام‌های نیکی دارد؛ چراکه طبیعت بر فرهنگ چیره می‌شود نه بر عکس. پدر را می‌توان نماینده فرهنگ مردسالاری دانست که در راستای به کرسی نشاندن ارزش‌های زن‌ستیز خود به مقابله با خواست طبیعت برمی‌خیزد و با دهن‌کجی به اراده طبیعت در آفریده آن دست می‌برد؛ ولی در نهایت این طبیعت است که پیروز می‌شود.

۲.۲. رفتار جنسی زهره

زهره پیش از بازیافتن تن زنانه خود، در آن ایام که احمد نام داشت با دخترعمویش، فاطمه ازدواج کرد. روشن است که این ازدواج برای برقراری رابطه جنسی نبود؛ بلکه شفقت نسبت به فاطمه سبب‌ساز این امر گشت. فاطمه به صرع دچار بود و خانواده‌اش هنگام حمله عصبی او را تنها در اتاقش رها می‌کردند تا بمیرد. مدتی پس از ازدواج، مرگ فاطمه را می‌ریاید. احمد/ زهره در ایام نوجوانی سرسختانه در برابر میل جنسی مقاومت می‌کند تا آنجا که شهوت از صفحه اندیشه آگاهانه‌اش پاک می‌شود (بن جلون، بی‌تا: ۱۰۶)؛ اما بعد از مرگ فاطمه، احمد/ زهره خود را در اتاق حبس می‌کند و در این دوران درگیری و آشفتگی روحی او به اوج خود می‌رسد و می‌کوشد زبان خاموش جسمش را به سخن گفتن وادارد: «زبان جسمم را گرم کرده‌ام. از طرفی هیچ وقت صاحب آن نبوده‌ام. باید این زبان را یاد بگیرم و برای شروع اول باید مثل یک زن حرف بزنم. مثل یک زن؟ چرا؟ مگر مرد هستم؟ باید راهی طولانی را طی کنم .. تا به آرامی اولین قدم‌های احساسات جسمم را دریابم، احساساتی که نه اندیشه و نه منطق هیچ کدام قادر به کنترل آن نیستند» (بن جلون، ۱۹۹۶: ۷۳). در این دوران است که در دفتر یادداشت‌های روزانه‌اش از رویاهای اروتیک خود می‌نویسد (ن.ک: همان: ۷۴-۷۳). آشنایی او با رفتارهای جنسی از دوران کودکی آغاز می‌شود؛ از همان دوران که با مادر خود به حمام زنانه می‌رفت و سخنانی را که میان زنان رد و بدل می‌شد، می‌شنید (ن.ک: همان: ۳۳-۳۲)؛ اما آغاز روابط جنسی او به دوران رهایی‌اش باز می‌گردد. وی در این دوران دو گونه رابطه جنسی را تجربه می‌کند که هر کدام در شکل‌دهی به زنانگی‌اش و کامل کردن آن نقش داشتند و هر یک دلالت‌های نمادین خود را دارا هستند.

زهره از نخستین رابطه‌اش تحت عنوان «دشنه‌ای که پشت را می‌نوازد» یاد می‌کند. این رابطه با مردی ناشناس در بیشه‌زار روستایی کوچک رخ می‌دهد. چندین نکته مهم در این رخداد جلب توجه می‌کند. اولین نکته پذیرفتن برقراری رابطه از سوی زهره و تسلیم شدن اوست؛ البته این تسلیم شدن نه از سر بی بند و باری بلکه به سبب کنجکاوای است (بن جلون، بی‌تا: ۴۷). او می‌خواهد برای نخستین بار طعم رابطه‌ای را که درباره آن چیزها شنیده است بچشد و از این رو خود چادر از سر بر می‌گیرد و گره گیسو می‌گشاید: «... در من نه توان و نه میل به مقاومت بود. به چیزی نمی‌اندیشیدم؛ زیر سنگینی آن تن تبار آزاد بودم. برای نخستین

بار بدنی با بدنم درآمیخت» (همان: ۴۸). آن چه که نشان می‌دهد زهره قصد تجربه کردن دارد نه کامجویی، آن است که وی هرگز چهرهٔ مرد را نمی‌بیند؛ در تمام احوال او پشت به مرد است: «بدین گونه نخستین مرد من بدون چهره بود» (همان‌جا). دومین نکته شیوهٔ برقراری رابطه است که با خشونت و سیطرهٔ مرد همراه است: «... فریادی کوچک برآوردم. دست راستش را بر دهانم نهاد و با دیگری مرا به زمین چسباند» (همان‌جا). هنگام آمیزش زهره مطلقاً مفعول است. این شکل از رابطه به تصور رایج در جوامع سنتی مردسالار اشاره دارد؛ زیرا «فرض بر این است که در زمینهٔ جنسی مردان به طور طبیعی مهاجم و مسلط و زنان به طور طبیعی منفعل و تسلیم‌اند و این فرض به خشونت مردان علیه زنان شکلی بهنجار بخشیده و آن را مشروع جلوه داده است» (تانگ، ۱۳۹۴: ۱۸۰). چگونگی آمیزش جنسی بازتابی است از روابط سلطه و قدرتی که میان مرد و زن برقرار است. در اینجا مرد، فرد مسلط و فاعل است و زن تحت سلطه و مفعول. نکتهٔ دیگر ارتباط ظریفی است که نویسنده میان باور دینی و شهوترانی مرد برقرار می‌کند. وی در حالی که پشت سر زهره قدم بر می‌دارد، زیر لب زمزمه می‌کند: «بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله و سلم علی آخر الأنبياء، سیدنا محمد و علی آله و صحبه. باسم الله الأعلى. حمد خداوندی را که در درون گرم زن، لذت فراوان را برای مرد جای داد. حمد خداوندی را که این بدن بالغ را که مرا به اوج شهوت می‌رساند، بر سر راهم قرار داد. این، نعمت، رحمت و نشان وجود اوست. ... ای خواهرم، ای زن ناشناسی که سرنوشت او را فرستاد تا شاهدهی باشد بر عظمت خداوند ... باسم الله الرحمن ...» (بن جلون، بی‌تا: ۴۷). مرد پیش از آمیزش بر خداوند، پیامبر، اهل بیت و صحابهٔ او درود می‌فرستد؛ گویا درود او اجازه‌ای است که از ایشان کسب می‌کند. بدن زن برای او صرفاً ابزار دفع شهوت است. شاید گمان شود که تأکید بر جنبهٔ جنسی بدن زن، به سبب موقعیت این بخش از داستان است؛ اما باید دانست که این تأکید از نگاه رایج به زن در جامعهٔ مردسالار حکایت می‌کند؛ جامعه‌ای که در زن به چشم کالای جنسی می‌نگرد. در جامعهٔ دین‌محور باورها و احکام دینی در شکل‌دهی به تفکر مردم نقش اساسی بازی می‌کنند و در این میان نقش‌نگرش دینی، در پیدایش نگاه سکس‌محور به زن چشمگیر است. نکتهٔ آخر دستاورد این رابطه برای زهره است. اگرچه زهره برای پاسخ به کنجکاوی خود تن به این رابطه می‌دهد، اما در پایان باز هم تصویری روشن از آمیزش جنسی به دست نمی‌آورد؛ چراکه رابطه یکسویه بوده است. او به

سبب نوع رابطه احساس نفرت یا ناامیدی ندارد ولی از خود می پرسد: «آیا همبستری این است؟ دشنه‌ای که در دل تاریکی، پشت را می نوازد؟ خشونتی زخم‌زننده که تو را از پشت همچون شکاری که دست سرنوشت بر سر راه نهاده، در آغوش می کشد؛ در حالی که با ذکر و درود همراه است؟» (همان: ۴۸). بعدتر زمانی که در خانه جلاسه به سر می برد درباره این رویداد با خود چنین می اندیشد: «دیدار در جنگل خشن و کوکوران بود. آن خاطره با هیچ احساس یا قضاوتی همراه نیست» (همان: ۶۰). شایان ذکر است که او گرچه آغشته به خون بکارت است اما خود را ناپاک و نجست نمی داند: «در اندیشه‌ام، بدنم را به بیشه و جنگل بخشیده بودم» (همان‌جا). این تصور روایتگر پیوند میان زن و طبیعت است که بیشتر ذکر آن رفت.

رابطه دوم زهره از جنس دیگر است. این رابطه با کنسول نابینا برقرار می شود. در این مورد هم چندین نکته مهم را باید واکاوی کرد. یکم آن که این رابطه پس از پیدایش تدریجی عواطف عاشقانه میان آن دو، پدید می آید. در آغاز نه از عشق نشانی است و نه از آمیزش. رفتار محترمانه و دوستانه کنسول، آن دو را با گذشت زمان به یکدیگر نزدیک می سازد. گرچه جلاسه، زهره را برای رسیدگی به امور برادر به خانه آورده است، اما کنسول چنان با مهربانی رفتار می کند که او هرگز احساس نمی کند پرستار یا خدمتکار است. کنسول به چشم یک دوست و همدم در او می نگرد. وی که خود تحصیل کرده و اهل مطالعه است از زهره می خواهد تا برایش کتاب بخواند و اندک اندک باب گفت و گو درباره موضوعاتی همچون مرگ و زندگی، آزادی و اسارت، دین و تعصب دینی و ... میانشان باز می شود تا آنجا که کنسول از او می خواهد دست از شستن و رُفتن بردارد و به عنوان «شریک اندیشه» در کنارش باشد. این نزدیکی اندیشه‌ها در نهایت به نزدیکی احساسات و عشق می انجامد. پس در این جا عشق مقدم بر آمیزش جنسی است. نکته دوم پیش‌قدمی زهره در انجام این کار است. کنسول هر از گاهی به همراه خواهرش به روسپی‌خانه سر می زند. روزی زهره به دروغ می گوید جلاسه از او خواسته تا کنسول را همراهی کند. چون به آنجا می رسند، وی دختران را برای کنسول توصیف می کند؛ ولی در نهایت با اشاره دست آنان را مرخص کرده و بدن خود را برایش توصیف می نماید و چون تأیید کنسول را به دست می آورد، تظاهر می کند که از اتاق بیرون می رود لکن برهنه گشته و در سکوت با او در می آمیزد. زهره در توصیفی که از خود بیان می -

کند، می‌گوید: «او مشتاق همبستری با توست» و این از گرایش وی به همبستری با کنسول حکایت می‌کند. نکته سوم آن است که در این رابطه بر خلاف رابطه پیش زهره نیز فاعل است و همپای شریک خود ارضای جنسی را تجربه می‌کند. مهم‌ترین موضوع پیامدهای این رابطه برای جسم و روح زهره است؛ رابطه‌ای که پس از عمیق‌تر شدن دلبستگی آن دو، در خانه ادامه می‌یابد. زهره از این رابطه شادمان است و احساس سعادت می‌کند که کنسول نابینا است؛ زیرا «چشمانش در سرانگستانش است». گویا وی با لمس کردن بدن زهره بسان یک پیکرتراش آن را از نو می‌تراشد: «مرا همچون تمثالی از گوشت و خون تراشید؛ پیکری که تشنه است و دیگری هم تشنه آن است. دیگر موجودی از شن و غبار نبودم؛ موجودی با هویت سرگردان که با اندک بادی فرو می‌پاشد. احساس می‌کردم تک تک اعضای بدنم توان دوباره می‌یابند و از نو جوش می‌خورند. دیگر آن موجودی نبودم که گوشت و گلش از باد بود و پوستش از نقاب، توهمی که برای فریب جامعه سر هم شده بود» (همان: ۱۰۶). افزون بر بدن، احساسات و عواطف زنانه او نیز در جریان این رابطه دوسویه پرورده شد؛ رابطه‌ای که در بستری از عشق شکل گرفت: «عشق، نعمت تولد دوباره و زندگی را به من بخشید...» (همان: ۱۰۷).

۲.۳. واکاوی جنسیت

اکنون به رفتارهای اجتماعی با زهره و ویژگی‌های شخصیتی او به عنوان یک زن می‌پردازم. این مبحث را در چهار بخش پی می‌گیرم.

سلطه مرد بر زن: چشمگیرترین رفتار اجتماعی که بیش از هر عامل دیگر بر زندگی احمد/ زهره تأثیرگذار بوده، مردسالاری حاکم بر جامعه است. پدر نماینده تام و تمام تفکر مردسالار است. (Alghamdi, 2017: 9) مردمحوری چنان با ساختار اندیشه او در هم تنیده که به چیزی جز داشتن فرزند پسر نمی‌اندیشد. او هفت دخترش را نه فرزند بلکه مایه ننگ می‌داند و نفرت از آنان چنان وجودش را فرا می‌گیرد که برای رهایی از شر دختران فکر کشتنشان را در سر می‌پرورد. بارها به زنده به گور کردن دختران در روزگار پیش از اسلام اندیشیده و آن زمان که تیغوس همه را مبتلا می‌کند به قصد کشتن از دادن دارو به زن و دخترانش سر باز می‌زند. مطابق با نگاه مردسالار، این نقصان زن است که فرزند پسر را از مرد دریغ می‌کند: «... بعد از زادن هفت دختر دانستم که تو از درون ناتوانی، شکم تو نمی‌تواند فرزند پسر در خود پرورش دهد.. تو گناهی نداری این احتمالاً یک نقص است. من مرد خوبی هستم، طلاق نمی‌دهم و

زن دیگری نمی‌گیرم. من از شکم بیمار تو کینه دارم» (بن‌جلون، ۱۹۹۶: ۲۳). اما مرد هم «شکم بیمار زن» و هم سرنوشت را به مبارزه می‌طلبد و این اوج سلطه‌طلبی مرد است. پدر خواسته-اش را حتی بر سرنوشت تحمیل می‌کند و در این هنگام چهره‌ای خداگونه می‌یابد؛ او خدایی است که بر خانواده‌اش سیطره تمام و کمال دارد. گرچه در ادبیات دینی اسلام، خداوند متعال بری از جنس زن یا مرد و فراتر از جنس‌پذیری است ولی در اندیشه جامعه مسلمان او مذکر است و بی‌شک ساختار جنسیتی زبان عربی بر این اندیشه دامن می‌زند. افزون بر ساختار زبان، در ادیان توحیدی با تصویر خدای پدر رو به رو هستیم. بدین سبب مهم‌ترین الگویی که از مرد، در ذهن مردان دین‌محور شکل می‌گیرد خداوند است؛ همو که قدرت مطلق است و قادر متعال، هر آنچه که بخواهد می‌کند و فرمانش مطاع است. در نگاه عامه مردم - نه خواص همانند عارفان - خداوند همواره باشنده‌ای فرادست است که از دریچه قدرت و سلطه به زیردستان - مخلوقاتش - می‌نگرد. پس مناسبات میان او و مخلوقاتش از گونه من-آن / خود-دیگری است نه من-تو/خود-خود، و آن زمان که مرد بر اساس این الگو قدرت را در دست می‌گیرد، زن برایش حکم آن/دیگر را می‌یابد و بدین گونه فرودستی زن و تحت سلطه بودنش نهادینه می‌شود. حال پدر، خداگونه فرزند دختر خود را، پسر می‌خواند و احمد می‌نامدش. انتخاب نام احمد که نام پدر نیز هست، نشان می‌دهد که او پسرش را دنباله وجود خود می‌داند، کسی که پس از مرگ نامش را زنده نگه خواهد داشت؛ کاری که هفت دختر از انجام آن عاجزند. شایان توجه است که زهره در بازگویی آنچه که در شب قدر رخ داد، می‌گوید: «... او مرا آزاد کرد همان طور که پیش از این برده را آزاد می‌کردند» (بن‌جلون، بی‌تا: ۱۷). این تعبیر اشارت دیگری است به سلطه مرد/پدر که حتی در رهایی او نقش کلیدی بازی می‌کند. بنابراین قدرتمندترین عامل اجتماعی که بر زهره، به عنوان یک زن تأثیر می‌گذارد مردسالاری جامعه است.

سلطه زن بر زن: اگر در مناسبات درونی طبقه زنان دقیق شویم، درمی‌یابیم که روابط قدرت و سلطه در میان افراد این طبقه هم وجود دارد. به بیان دیگر در جامعه مردسالار، زن افزون بر سیطره مرد از سلطه زنان قدرتمند پیرامون خود نیز رنج می‌برد. آن دیگری که در این داستان بر زهره سلطه دارد، جلسه است. از همان آغاز شکل‌گیری روابط جلسه فرد مسلط و زهره تحت سلطه است؛ چراکه نیاز به سرپناه دارد و بیش از آن نیاز به جمعی که در آن

پذیرفته شود، بدون هیچ پرسشی از گذشته‌اش. افزون بر این، شخصیت جلایه نیز به گونه‌ای است که او را در جایگاه فرد مسلط قرار می‌دهد: فردی پر از کینه، کسی که تنفر از خود و دیگران به او حالتی تهاجمی و پرخاشگر داده است: «... تنها تمرین نفرت این زن را از فروپاشی باز می‌داشت و مرگ را از او دور می‌کرد؛ نه مرگ جسمانی بلکه ناامیدی فراوان، اندوه و ناتوانی بی‌پایان که به تاریکی می‌انجامد» (همان: ۷۷)؛ البته ریشه‌های این کینه را باید در زندگی جانکاه او جست؛ در ایام خردسالی که همه او را شوم می‌دانستند و از خود میراندنش و در ایام زناشویی که همسرش او را رها می‌کند. اما در این میان، کنسول استثناست، تنها او طعم مهربانی جلایه را می‌چشد: «طبعاً احساس من نسبت به کنسول فراتر از عشق است. او نفس من است، ضربان قلبم» (همان: ۷۹). ولی این مهربانی نیز با سلطه‌خواهی آمیخته است تا آنجا که کنسول از سلطه‌جویی خواهر به ستوه می‌آید و در وجود زهره راه خلاص را می‌جوید و همین امر به اختلاف میان زهره و جلایه می‌انجامد. به علت نزدیکی روابط زهره و کنسول، جلایه احساس می‌کند که سیطره بر زندگی برادرش را از دست داده و همین امر سبب می‌شود که بیش از پیش انجام کارهای منزل را بر عهده زهره گذارده و از او بخواهد که در آشپزخانه بخوابد تا سلطه‌اش را به رخ او بکشد و حتی با یافتن بیوه مردی که قصد ازدواج دارد، می‌کوشد او را از برادرش دور کند که با تهدید کنسول به کشتن خودش رو به رو می‌شود. در نهایت همین سلطه‌طلبی جلایه است که با یافتن عموی زهره، به زندگی خوش او با کنسول پایان می‌دهد.

نمونه دیگر از سلطه زن بر زن، مجازاتی است که خواهران زهره برایش در نظر می‌گیرند. آنان زمانی که زهره در زندان به سر می‌برد با همدستی و راهنمایی زندانبان، او را ختنه می‌کنند. آنچه که به او می‌گویند به خوبی از روابط سلطه حتی میان خواهران حکایت می‌کند: «... سبب شدی گمان کنیم .. که شرف و افتخار را به خانه بازگرداندی، حال آن که سوراخی در بدنی نحیف بودی، سوراخی مانند سوراخ من و شش خواهر دیگر ... آه! اگر می‌دانستیم [که دختر هستی] قادر بودیم تو را خوار و خفیف سازیم؛ چراکه کوچک‌ترین و آخرین دختر بودی ... بی‌شک، به آسانی قربانی‌ات می‌کردیم» (همان: ۱۲۵). اگر آنان به خود اجازه می‌دهند که با زهره چنین کنند به سبب زن بودن اوست. آن زمان که در هیئت مرد بود از او چشم می‌زدند اگرچه کوچک‌ترین عضو خانواده بود؛ لکن اکنون حق خود می‌دانند که چنین کنند.

نقش‌های جنسیتی: مقصود از نقش جنسیتی، وظیفه‌ای است که جامعه به صورت پیش-فرض به جنس زن یا مرد اختصاص می‌دهد مثلاً خانه‌داری از جمله نقش‌هایی است که معمولاً بر عهده زن است. در این داستان نیز علت نخستین حضور زهره در منزل جلسه، انجام امور خانه و نیز رسیدگی به کارهای کنسول است. افزون بر خانه‌داری، فرزندآوری از جمله نقش‌های جنسیتی است. درست است که هرگز از مرد انتظار فرزندآوری نمی‌رود، ولی در مقابل از هر زنی انتظار می‌رود که زاد و ولد کند و اگر زنی خودخواسته از این قاعده سر باز زند عملی نابهنجار انجام داده و چه بسا که جامعه او را طرد کند. در جوامع سنت‌گرا این موضوع چنان حیاتی است که تداوم حضور زن در خانه شوهر به فرزندآوری و حتی پسرزایی او بستگی دارد. آنچه که درباره زهره شایان توجه است بی‌اهتمامی او بدین موضوع می‌باشد. پس از ماجرای ختنه و بستری شدن در بیمارستان کنسول از پزشک درباره امکان بارداری و زایمان او می‌پرسد ولی خود، هرگز به مادر شدن نمی‌اندیشد. علت این امر را باید در جدال میان او و بدنش جست. گرچه زهره تن زنانه‌اش را باز یافته است اما تحقق این رؤیا، واقعیت کابوس مانند را در پی داشت که گاه، نگاهش را به بدنش دگرگون می‌ساخت: «.. همچنان بدنم را کیسه‌ای از شن می‌دانستم. با تمام تردیدهایم خودم را مترسکی انباشته از کاه می‌دیدم که به جای ترساندن کلاغ‌ها، آن‌ها را جذب می‌کند. برخی از آن‌ها به لانه ساختن بر روی شانه‌هایم بسنده می‌کنند؛ در حالی که شماری دیگر چشمانم را از کاسه سر در می‌آورند. نمی‌دانستم هدف از وجودم در جهان چیست. تکه تکه می‌شدم» (همان: ۱۳۱). زهره هرگز در موقعیت همسر قرار نگرفت تا وظایف همسری را تجربه کند. رابطه جنسی او با کنسول هم خارج از چارچوب زناشویی و وظیفه زن مبنی بر پاسخ به نیازهای جنسی شوهر بود.

عواطف زنانه: زهره همزمان با شناختن بدن و نیازهای جسمانی‌اش، می‌کوشد که احساسات زنانه را در خود برانگیزد: «... تصمیم گرفتم زن شوم؛ حساسیت [روح] خود را پرورش دهم و لطافتی را که بدنم از آن محروم بوده، بدان بازگردانم» (همان: ۶۱). مهم‌ترین عاملی که روح زنانه خفته او را بیدار می‌کند، عشق است. شایان تأمل است که زهره و کنسول هر دو از عشق و محبت برای تکامل روحی خویش بهره می‌گیرند. در واقع در این داستان زهره فقط مسیر زن شدن را طی نمی‌کند بلکه مسیر انسان شدن را که از دل زن شدن می‌گذرد، پشت سر می‌گذارد. همان طور که پیش از این بیان شد شکل‌گیری رابطه عاشقانه میان آن دو

تدریجی است نه یکباره. در آغاز زهره از احساسی گنگ و مبهم سخن می‌گوید: «... این احساس همانند تندبادی عاطفی که ناگهانی و افسارگسیخته است، نبود. شاید عشق بود ولی الکن بود، همانند کودکی که تازه سخن گفتن آغاز کرده است» (همان: ۷۰). این احساس به زهره کمک می‌کند با احساسی تازه، غیر از نفرت آشنا شود. مهم دگرگونی این احساس و ژرف‌تر شدن آن است، تا آنجا که از دل‌بستگی به محبت، دوستی و یکی شدن می‌رسد. آن زمان که زهره در زندان است، به دو دلیل تصمیم می‌گیرد چشم‌بند نهد: هر چه کمتر از زندان و زندگی در آن ببیند و دیگر آن که به کنسول نزدیک شود و در دنیای تاریک او قدم گذارد: «... بدین‌گونه احساساتم با احساسات کنسول یکی می‌شد ... این تنها راه بود برای آن که با او باشم» (همان: ۱۱۴). نخستین ارمغان این رابطه برای کنسول «سرزندگی» است: «... نامت را نمی‌دانم؛ از همان روز نخست تو راه "مهمان" خطاب کردم در حالی که می‌توانستم نامی به تو دهم؛ اما نام و خویشاوندی چه اهمیت دارد. حضور تو در این دیوانه‌خانه اندکی سرزندگی، احساسات، گرمی و لطافت به آن بخشیده است» (همان: ۱۰۳)؛ ولی در پایان روحش با روح زهره در می‌آمیزد چنان که صدای تفکر زهره از زندان به گوش او می‌رسد: «... من برای دل خود می‌نوشتم. شبانه این کار را می‌کردم. اکنون صدایت صبح هنگام به گوش من می‌رسد. اندیشه‌هایت از شب می‌گذرد و سپیده‌دم می‌رسد ... تنها صدای توست که بدنم را به جنبش وادار می‌دارد و می‌نویسم» (همان: ۱۳۲). وی در آخرین سخنان خود با زهره، او را «دوست» خطاب می‌کند و در آخرین نوشته‌اش، تصریح می‌کند که: «دوستی تنها هدیه گرانسنگی است که شایسته تقدیم به روح می‌باشد. نور مطلق، نور در نور، نوری که در آن بدن به دشواری دیده می‌شود. دوستی دین من است و سرزمین ما. فقط دوستی می‌تواند روحی را که خوار گشته به بدنت بازگرداند. از ندای قلبت پیروی کن و از احساسی که از خونت می‌گذرد. خداحافظ ای دوست!» (همان: ۱۳۵). بدین ترتیب عشق‌ورزی در این داستان از تعریف و قالب رایج خود در جامعه سنت‌گرا فراتر رفته و شکل و شمایل سیر و سلوک عرفانی به خود می‌گیرد.

۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

احمد/ زهره برای بازیافتن هویت تازه خویش، به عنوان یک زن با دو چالش بزرگ رو در روست؛ شناخت تن و شناخت روح زنانه خود. گرچه او از آغاز تن زنانه دارد، اما فرآیند مرد شدن که از سوی پدر بر او تحمیل گشته، هرگز اجازه ظهور و بروز را به این تن نمی‌دهد.

بدنی که همواره در ورای ظاهر مردانه پنهان است گویا در گوری تاریک مدفون گشته و از این رو نخستین گام برای بازیافتن بدن زنانه، بازجستن و بیرون کشیدن آن از ظلمات دروغ و فریب است. زهره باید نقاب از چهره بردارد تا چهره واقعی او آشکار شود. اما این نخستین گام بسی دشوار است؛ چراکه لازمه آن فراموشی است، فراموش کردن آنچه که بر سر جسم و روحش آمده و فراموش کردن مسببان آن. در واقع فراموشی مرهمی است بر زخم‌های روحش، تا با آزاد شدن روح از زنجیر نفرت، بساط پرواز و رهایی آن فراهم آید. آنچه که در این میان به یاری‌اش می‌آید حضور مکاشفه‌مانندش در سرزمین کودکان است که در طی آن بدنش را کشف می‌کند. بیدارخوابی‌ها و مکاشفه‌هایی که چندین بار در طول داستان تکرار می‌شوند به نوعی از کشف و شهودهای رازآلود حکایت می‌کنند که به تدریج زهره را به تکامل و رهایی کامل می‌رسانند. او پس از آشکار ساختن تن، می‌کوشد با زبان آن نیز آشنا شود و به نیازهایش پاسخ گوید. مهم‌ترین نیاز بدن او نیاز جنسی است. اولین تلاش زهره برای برقراری رابطه جنسی ناکام است که به او هیچ چیز ارزانی نمی‌کند، مگر نقش بستن تصویری خشن از رابطه جنسی در ذهنش؛ تصویری که سلطه و سیطره مرد را بر زن ترسیم می‌کند. اما در دومین کوشش عشق و کشش جسم با هم می‌آمیزند و از این رو هم به نیاز جسمانی‌اش پاسخ می‌دهد و هم مایه شناخت بهتر زهره از خویشتن می‌گردد و کمک می‌کند گامی دیگر رو به زن شدن بردارد؛ هر چند که جامعه روی خوش به زن نشان نمی‌دهد. او پیش از این طعم تلخ سلطه مرد را بر خود چشیده بود ولی مرد بودنش سبب می‌شد که تنها تحت سلطه پدر باشد و بس. و آن زمان که زن بودن را برمی‌گزیند تحت سلطه زنان دیگر درمی‌آید و از آنان نیز آسیب می‌بیند. بدین سان تصویری که بن جلون از هویت نویافته زهره ترسیم می‌کند تصویری واقع‌گراست و از این رو همانند واقعیت حاکم بر جامعه مراکش از تبعیض و تعصب رنج می‌برد. اما تبعیض‌ها و تعصب‌ها سبب نمی‌شود که او از تصمیم و کرده خود پشیمان گردد و پا پس بکشد؛ چراکه زهره نه در پی زن گشتن که به دنبال انسان شدن است و بازگشت به خود واقعی اساسی‌ترین شرط برای دستیابی به حقیقت انسان بودن است. در واقع نویسنده با پرداختن به دوگانگی میان زندگی مردانه و زنانه زهره می‌کوشد، دوگانگی سایه‌افکننده بر جامعه خود را ترسیم و رنج حاصل از آن را تبیین کند. کوتاه‌سخن آن که نویسنده به مخاطبان خود -خاصه اهل مراکش- می‌گوید آنان نیز همانند زهره به سبب سیطره باورها و ارزش‌های نادرست زندگی

دوگانه‌ای را در پیش گرفته‌اند؛ در ظاهر نقابی بر چهره دارند که در تاریکی و خفا آن را بر می‌گیرند. و برای رهایی از این دوگانگی راه گریزی ندارند مگر نه گفتن به سلطهٔ باورهای غلط و تلاش برای یافتن حقیقت محض.

پی‌نوشت

۱. فرانکوفونی *Francophonie* بر فرهنگ فرانسه‌زبانی اطلاق می‌شود که در جوامعی که در گذشته مستعمرهٔ فرانسه بوده‌اند، رایج است.
۲. بن جلون در علت نگاشتن به فرانسه می‌گوید: «من همیشه به زبان فرانسه نوشته‌ام. ... به فرانسه نوشتن برای من به طور خیلی طبیعی اتفاق افتاد، چون تحصیلاتم را به زبان فرانسه کرده‌ام و سعی بیشتری برای یادگیری این زبان داشتم بنا بر این اشتباه که زبان عربی را خواه ناخواه یاد خواهم گرفت؛ ولی در واقع زبان عربی را به طور کامل یاد نگرفته‌ام و وقتی خواستم به عربی بنویسم بسیار مشکل داشتم، پس دوباره به سمت زبان فرانسه رفتم» (موسوی، ۱۹۹۶: ۳).
۳. البته بن جلون پس از مهاجرت به فرانسه هرگز پیوندش را با زادبومش نگسست. وی در این باره چنین می‌گوید: «من دلم نمی‌خواست خودم را در تبعید حس کنم. سعی کردم رابطه‌ام را با مراکش حفظ نمایم. هر شش ماه به مراکش سفر می‌کردم؛ چون می‌دیدم هر چه می‌نویسم از آنجا می‌آید. ... نوستالوژی احساس بدی است. البته من نوستالوژی نداشتم چون با کشورم در ارتباط بودم. مثلاً در حال حاضر سالی پنج بار به مراکش سفر می‌کنم و تابستان، دو ماه کامل را همراه خانواده‌ام در آنجا می‌گذرانم» (همان: ۴).
۴. *Prix Goncourt* جایزه‌ای است ادبی که در پی وصیت ادموند دو گنکور در سال ۱۸۹۶م بنیان گذاشته شد. جایزهٔ گنکور هر سال نصیب بهترین کتاب داستانی می‌شود که طی همان سال منتشر شده است.
۵. تلفظ صحیح *Zahra*، «زهره» است نه «زهره». این اشتباه هم در ترجمهٔ فارسی اثر به نام *شب قدر* و نیز در مقالهٔ بررسی مضمون هویت تحمیلی در فرزند خاک اثر طاهر بن جلون به چشم می‌خورد (ن.ک: فهیم‌کلام و محسنی، ۱۳۸۹: ۶۵). «زهره» در عربی به معنای گل شکفته است و از این رو پدر خطاب به دختر می‌گوید: «لیلَةُ القدر تسمیك زهره، زهره الزهور ...» [شب قدر تو را گل می‌نامد، گل گل‌ها ...] (بن جلون، بی‌تا: ۲۳). در واقع آوردن تعبیر «گل گل‌ها» در پیوند با نام دختر است. نشان دیگر آن است که «کنسول» -از شخصیت‌های داستان- پس از آمدن زهره به خانه‌اش در خطاب به خواهرش می‌گوید: «زهره فی الدار؛ و هی بحاجهٔ إلی الماء ... لماذا لم تخبرینی بذلك؟» [گلی در خانه است که به آب نیاز دارد ... چرا مرا باخبر نساختی؟] (همان: ۵۶) و چون

- زهره دست درازشده «کنسول» را که برای بوسه زدن بر آن دراز شده، نمی‌بوسد وی می‌گوید: «زهره، رُبما، ولکنها متمرده بالتأکید!» [گل، شاید، اما به یقین عصیانگر است!] (همان‌جا). تمام این اشارات به واسطه نام دختر است که در عربی به معنای گل است.
۶. قنص (شکار) نام رمانی است از نویسنده سعودی عوض العصیمی.
۷. رمان خاتم که نام شخصیت اصلی خود را یدک می‌کشد، اثر رجاء عالم است.
8. L'ambiguïté narrative dans l'œuvres romanesques de Tahar Ben Jelloun : L'enfant de sable et La nuit sacrée. است Violeta Maria Baena Gall این اثر نوشته
9. Alghamdi, Abdollah, (2017), A LA RECHERCHE DU SOI MAGHREBIN :L'EXEMPLE DE L'AMBIGUITE VIOLENTE DANS LES TEXTES DE T.B.JELLOUN : L'ATTACHEMENT A LA TERRE. L'université du Roi Abdulaziz, 1-18.
10. La vie d'Ahmed/Zahra ou la mise en crise de la masculinité chez Tahar Ben Jelloun / Yves Clavaron
11. Sex
12. Genre
13. Sexuality
14. Sexism
۱۵. گزیده داستان: زهره پس از خاکسپاری پدر خانه را به مقصدی نامعلوم ترک می‌کند؛ در حالی که جز رخت زنانه در برش، توشه دیگری به همراه ندارد. او شهر به شهر و روستا به روستا ره می‌سپارد تا آن که به حمام شهری قدم می‌گذارد تا تن بشوید و شب را در آنجا بگذراند؛ اما زن حمامی، «جلاسه»، او را به خانه خود می‌برد. وی برادری نابینا دارد، «کنسول» نام که به کودکمان قرآن می‌آموزد. قصد جلاسه آن است که زهره به امور برادرش در منزل رسیدگی نماید و او با این نیت در خانه آنان سکنی می‌گزیند؛ اما زهره و کنسول دل به یکدیگر می‌بازند و این امر جلاسه را که بسیار دلبسته برادر است، بر سر خشم می‌آورد تا آنجا که در پی کند و کاو درباره گذشته زهره بر می‌آید تا دستاویزی برای راندنش بیابد. دست آخر با یافتن عموی خبیث زهره، او را با خود همراه می‌کند تا شهادی باشد بر گناهکاری وی. زهره چون عمویش را در خانه می‌یابد، تفنگ به دست گرفته او را از پا درمی‌آورد و بدین سبب به پانزده سال حبس محکوم می‌شود. وی پس از تحمل چند سال حبس، به علت حسن رفتار آزاد می‌شود تا زندگی تازه‌اش را از سر بگیرد.
۱۶. مقصود بازی کردن در نقش مرد است.
۱۷. سفر زهره به سرزمین کودکان در عالم بیداری و واقعیت رخ می‌دهد؛ اما رخدادهای آن رنگ و بوی رؤیا و خیال دارند، بدان سان که از جنس مکاشفه به نظر می‌رسد. این ابهام در دیگر رخدادهای مکاشفه‌مانند که در مرز خواب و بیداری، واقعیت و خیال رخ می‌دهند، نیز مشاهده می‌شود به گونه‌ای که ابهام به ویژگی سبکی برجسته داستان بدل می‌شود.

۱۸. در متن فرانسه از وی به نام «Assise» یاد می‌شود که معادل آن در برگردان عربی «جلسه» است، به معنای زنی که بسیار می‌نشیند.
۱۹. در اینجا مجال پرداختن بیشتر به این موضوع نیست. علاقه‌مندان به مباحث فمینیست‌ها در این باره از جمله مقاله «آیا نسبت زن به مرد مانند نسبت طبیعت به فرهنگ است؟»، اثر شری ب. اورتنر مراجعه کنند.

کتابنامه

۱. آبت و والاس، پاملا و کلر. (۱۳۹۵). *جامعه‌شناسی زنان*. ترجمه منیژه نجم عراقی. چ ۱۲. تهران: نشر نی.
۲. اعزازی، شهلا. (۱۳۹۳). *فمینیسم و دیدگاه‌ها (مجموعه مقالات)*. ترجمه انجمن جامعه‌شناسی ایران گروه مطالعات زنان. چ ۳. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۳. الیاده، میرچا. (۱۳۹۵). *آیین‌ها و نمادهای تشریف: اسرار تولد و نوزایی*. ترجمه کاظم مهاجری. چ ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
۴. بن جلون، طاهر. (۱۹۹۹). *شب قدر*. ترجمه نجمه موسوی. چ ۱. سوئد: نشر باران.
۵. ————. (۱۹۹۶). *فرزند پوشالی*. ترجمه نجمه موسوی. چ ۱. سوئد: نشر باران.
۶. ————. (بی‌تا). *لیله القادر*. ترجمه محمد الشرکی. الدار البيضاء: دار توبقال للنشر.
۷. تانگ، رزمریف. (۱۳۹۵). *درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*. ترجمه منیژه نجم عراقی. چ ۵. تهران: نشر نی.
۸. دوبووار، سیمون. (۱۳۸۵). *جنس دوم*. ترجمه قاسم صنعوی. چ ۷. تهران: نشر توس.
۹. فهیم کلام و محسنی، محبوبه و محمدرضا. (۱۳۸۹). *بررسی مضمون هویت تحمیلی در فرزند خاک، اثر طاهر بن جلون*. دانشگاه تهران: پژوهش ادبیات معاصر جهان. ۷۴-۶۱.
۱۰. گرت، استفانی. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی جنسیت*. ترجمه کتایون بقایی. چ ۱. تهران: نشر دیگر.
۱۱. لوید، ژنویو. (۱۳۹۵). *عقل مذکر، مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب*. ترجمه محبوبه مهاجر. چ ۶. تهران: نشر نی.
۱۲. موسوی، نجمه. (۱۹۹۶). *مصاحبه با طاهر بن جلون (در مقدمه کتاب فرزند پوشالی)*. سوئد: نشر باران.
۱۳. ویکس، جفری. (۱۳۹۲). *سکسوالیته*. ترجمه حمید پرنیان. نشر الکترونیک: رادیوزمانه (www.radiozamaneh.com).

15. Alghamdi, A. (2017). A la recherche du soi Maghrebin: L`exemple de l`ambiguïté violente dans les textes de T. B. Jelloun: L`attachement a la terre. . L`université du Roi Abdulaziz , 1- 18.
16. Baena Galle, V. M. (2001). Tahar Ben Jelloun: L`enfant de sable et La nuit sacrée . Cahiers de Narratologie, 10 (1), 113- 122.